فصل‌نامۀ بین المللی علمی – تخصصی مطالعات زبان فارسی(شفای دل سابق)
سال هشتم، شمارۀ بیست و چهارم ، زمستان ۱۴۰۴ (صص ۶۶-۸۴)
مقالۀ پژوهشی
Doi: 10.22034/jmzf.2026.254892

بازنمایی انزوای زنانه در رمان‌های «جین ایر» و «ویلت» اثر شارلوت برونته بر بنیاد نظریۀ جنس دوم سیمون دوبوار

نیلی عفراوی[۱]، هاله زرگرزاده[۲]

چکیده

انزوا و حاشیه‌نشینی یکی از مضامین پر تکرار در آثار نویسندگان زن قرن نوزدهم به شمار می‌رود. سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم با صورت‌بندی مفاهیمی چون «دیگری‌بودگی»، «فروبستگی» (ماندگاری) و «استعلا»، ساختار اجتماعی مردسالاری را عاملی می‌داند که زنان را در انزوای نقشی و بدنی محصور ساخته و از دستیابی به فاعلیت مستقل بازمی‌دارد. هدف بررسی و مقایسه سازوکارهای بازنمایی انزوای زنانه در دو رمان مذکور شارلوت برونته، است. هرچند پژوهش‌های متعددی تجارب زیسته و روان‌شناختی قهرمانان زن برونته را بررسی کرده‌اند، بازخوانی انزوا نه صرفاً به مثابۀ رنجی فردی، بلکه به عنوان سازوکاری ساختاری که حاصل تلاقی «دیگری‌بودگی» و جست‌وجوی استعلا است، در فهم پیوند ساختار اجتماعی ویکتوریایی با ادبیات داستانی ضرورت دارد. در پژوهش حاضر به این سؤال پاسخ داده می‌شود که سیمون دوبوار چگونه سازوکار انزوای زن را تبیین می‌کند و این مؤلّفه‌ها در موقعیت روایی، جغرافیایی و روان‌شناختی قهرمانان دو رمان مذکور چگونه بازنمایی شده‌اند؟ این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق واکاوی تطبیقی متن دو رمان بر پایۀ چارچوب مفهومی دوبوار (سوژه/دیگری، استعلا/فروبستگی، استقلال اقتصادی و موقعیت بدنی-اجتماعی زن) سامان یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد انزوا در جین ایر بیشتر وجهی عصیان‌گرانه، تضادآفرین و گذار به سمت بازتعریف سوژگی دارد؛ در مقابل، انزوا در ویلت کیفیتی درونی‌تر، اگزیستانسیال و مزمن دارد.

واژه‌های کلیدی: انزوای زنانه، سیمون دوبوار، جنس دوم، شارلوت برونته، جین ایر، ویلت.

---

[۱] - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.
St_n.afravi@urmia.ac.ir

[۲]- استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران(نویسندۀ مسئول).
h.zargarzadeh@urmia.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۱۸- **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۱۱/۲۵

۱.مقدمه

رمان‌های شارلوت برونته (۱۸۱۶-۱۸۵۵) عرصه‌ای مهم برای نمایش تنش‌ها، محدودیت‌ها و رنج‌های زنان مجرد و فرودست در عصر ویکتوریا است. در این دوره، ساختار طبقاتی و ایدئولوژی جنسیتی غالب، جایگاه زن را در چارچوب خانه، وابستگی به پدر یا همسر و پذیرش انفعال تعریف می‌کرد. زنانی که بیرون از این دایرهٔ حمایتی قرار می‌گرفتند، ناگزیر به انزوا، طرد اجتماعی و تجرد دردناک رانده می‌شدند.

سیمون دوبوار (۱۹۰۸–۱۹۸۶) نویسندهٔ اگزیستانسیالیست فرانسوی، در اثر بنیادین خود *جنس دوم* (۱۹۴۹)، تبیین جامعی از این پدیده به دست می‌دهد. دوبوار استدلال می‌کند که جامعهٔ مردسالار، مرد را به عنوان «سوژهٔ مطلق» و زن را به منزلهٔ «دیگری» بازتعریف کرده است. از این منظر، زن در وضعیتی از «فروبستگی» (ماندگاری در وضعیت تکرار و تسلیم) محبوس می‌شود و از رسیدن به «استعلا» (طرح‌اندازی آزادانه برای آینده و عمل فاعلی) بازمی‌ماند. انزوا در چنین دستگاه فکری، نتیجهٔ طبیعی تبدیل زن به شیء و سلب عاملیت از اوست.

شارلوت برونته در دو رمان *جین ایر* (۱۸۴۷) و *ویلت* (۱۸۵۳)، وضعیت زن بی‌حامی و تک‌افتاده را با محوریت شخصیت‌های «جین ایر» و «لوسی اسنو» صورت‌بندی می‌کند. مقایسه این دو رمان نشان می‌دهد که اگرچه هر دو قهرمان از انزوای اجتماعی، اقتصادی و عاطفی رنج می‌برند، مسیر رویارویی آن‌ها با این وضعیت و درجهٔ دستیابی‌شان به استعلا تفاوت‌های بنیادینی دارد. این پژوهش می‌کوشد با تکیه بر چارچوب مفهومی دوبوار، سویه‌های گوناگون انزوای زنانه را در این دو متن آشکار سازد.

۱ـ ۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در جهان داستانی قرن نوزدهم انگلستان، زن همواره در چارچوب الگوهای سنّتی پدرسالار تعریف می‌شد و هرگونه تلاش برای خروج از این نقش‌ها، او را با طرد، سکوت و انزوایی تحمیلی روبه‌رو می‌کرد. شارلوت برونته در دو رمان شاخص خود، *جین‌ایر* و *ویلت*، این وضعیت حاشیه‌ای را از خلال زیست دشوار قهرمانان زن خود به تصویر می‌کشد؛ موقعیتی که پیوندی عمیق با آرای سیمون دوبوار در کتاب *جنس دوم* دارد. دوبوار بر این باور است که زن در ساختارهای اجتماعی همواره در جایگاه «دیگری» نشانده می‌شود و هویت او نسبت با مرد شکل می‌گیرد، نه به عنوان سوژه‌ای مستقل و آزاد. بر این‌اساس، مسئلهٔ بنیادین پژوهش حاضر این است که انزوای زنانه در این دو رمان چگونه بازنمایی شده است و آیا این انزوا و گوشه‌گیری جین و لوسی اسنو، صرفاً نشانه‌ای از انفعال و پذیرش فرودستی است، یا زمینه‌ای برای تأمل، خودآگاهی و بازتعریف هویت فردی به شمار می‌آید. از همین‌رو، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با تکیه بر چارچوب فکری دوبوار، به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- انگارهٔ «زن به‌مثابهٔ دیگری» چگونه در ساختار روایی و مناسبات زیستی شخصیت‌های زن در رمان‌های *جین‌ایر* و *ویلت* بازتاب یافته است؟

- انزوای زنانه در این آثار با چه سازوکارهایی از یک محدودیت و محرومیت تحمیلی به فضایی برای شناخت خویش و مقاومت فکری دگرگون می‌شود؟

- سرانجام تحول شخصیت‌های زن در پیوند میان انزوای وجودی و دستیابی به عاملیت و استقلال فردی در دو متن مذکور چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟

۱ـ ۲. اهداف و ضرورت تحقیق

پژوهش حاضر با هدف واکاوی چگونگی بازنمایی انزوای زنانه در دو اثر برجستهٔ شارلوت برونته، *جین‌ایر* و *ویلت*، در پرتوی نظریهٔ «جنس دوم» سیمون دوبوار سامان

یافته است. هدف اصلی این پژوهش، کشف سازوکارهایی است که طی آن انزوای زنانه از یک وضعیت تحمیلی و ناشی از انفعال، به بستری برای تکوین خودآگاهی، عاملیت و استقلال وجودی تبدیل می‌شود. در کنار این هدف کلی، بررسی نحوه خوانش شخصیت‌های زن (جین و لوسی اسنو) در مقام «دیگری»، تبیین ابعاد روانی و اجتماعی انزوا در چارچوب مناسبات پدرسالارانه عصر ویکتوریا، و نیز مقایسه تطبیقی نحوه مواجهه و بازنمایی این انزوا در دو رمان یادشده، از دیگر اهداف اختصاصی این تحقق به شمار می‌رود.

ضرورت انجام این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که انزوای زنانه در ادبیات داستانی قرن نوزدهم غالباً به‌عنوان پیامدی منفی یا نشانه‌ای از شکست اجتماعی خوانش شده است؛ حال آنکه خوانش این پدیده بر پایهٔ دیدگاه‌های فلسفی و فمینیستی دوبوار امکان می‌دهد تا انزوا نه‌تنها محرومیت، بلکه نوعی «مقاومت فکری» و گام نخست برای خروج از سایه سوژه مردانه تحلیل شود. علاوه بر این، ارائه یک خوانش تطبیقی میان *جین ایر* و *ویلت* از منظر رهایی‌بخشی درونی، می‌تواند ابعاد تازه‌ای از سیر تحول فکری برونته را نمایان سازد و به درک دقیق‌تر جایگاه انزوا در پویایی روایی و معنایی ادبیات داستانی زنان کمک کند.

۱-۳. پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ بازنمایی مسائل زنان، فرهنگ جنسیتی و مفهوم «دیگری‌بودگی» در مطالعات ادبی، پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است که هر یک از زاویه‌ای خاص به این مفاهیم پرداخته‌اند:

ـ نام‌آوران، رضا؛ رستگارنیک، لیلا (۱۴۰۵) در مقالهٔ «بازنمایی زن به مثابهٔ دیگری در داستان کوتاه عروسی اول جمالزاده؛ خوانش فمینیستی براساس نظریهٔ سیمون دوبوا»، با کاربست چارچوب مفهومی دوبوار به نقد ادبیات داستانی پرداخته‌اند و

سازوکار روایت‌های مردسالار در فرودست‌سازی زن و تقلیل او به جایگاه «دیگری» را آشکار کرده‌اند.

ـ کریمی سنگدهی؛ غزل، ستاری، رضا، سیدقاسم، حسنی (۱۴۰۰) در مقالهٔ «تحلیل بازنمایی فرهنگ جنسیتی در رمان‌های نویسندگان زن ایران طی سه دهه»، با روش تحلیل محتوا به بررسی سیر تحول جایگاه زنان پرداخته‌اند و روشن می‌سازنند که ادبیات داستانی همگام با تحولات اجتماعی، از تصویر زنان منفعل و تحت سلطه در دههٔ هفتاد، به سوی هویت‌یابی در دههٔ هشتاد و دستیابی به استقلال عمل و کنشگری فعال در دههٔ نود حرکت کرده است.

ـ بنی‌طرفی، نیلوفر؛ حاتم‌پور، شبنم (۱۳۹۸) در مقالهٔ «بازنمایی جلوه‌های زنانه در سه رمان از نویسندگان زن ایرانی»، با واکاوی سه رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، *از شیطان آموخت و سوزاند* و *پرنده من*، نشان می‌دهند که شخصیت‌پردازی زنان در داستان‌های معاصر بازتابی از محدودیت‌ها و تعارضات جنسیتی موجود در ساختار سنّتی جامعه است.

پژوهش‌های پیشین عمدتاً به بازنمایی محدودیت‌های اجتماعی در داستان‌های فارسی پرداخته‌اند، در حالی‌که نوآوری این مقاله در خوانش تطبیقی مفهوم «انزوا» میان دو شاهکار شارلوت برونته (*جین ایر* و *ویلت*) است تا نشان دهد انزوای زن براساس نظریهٔ دوبوار، نه یک رنج روانی صرف، بلکه سازوکاری ساختاری میان «ماندگاری در فرودستی» و «تلاش برای استقلال و عاملیت فردی» است.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. انزوا و دیالکتیک سوژه و دیگری از منظر سیمون دوبوار

«هستهٔ مرکزی اندیشه سیمون دوبوار در *جنس دوم* بر این فرض استوار است که «وجود زن بر ماهیتش تقدم دارد، اما فرهنگ مردسالار او را از نخستین مراحل رشد در جایگاه «غیر» یا «دیگری» قرار می‌دهد» (دوبوار، ۱۳۸۲: ۱۸). مفاهیم کلیدی این نظریه که در تحلیل انزوا کارکرد دارند عبارت‌اند از:

۱- «سوژه و دیگری: مرد خود را سوژه‌ای آزاد و تعریف‌کننده قلمداد می‌کند و زن را در مقام بازتاب، سایه یا شیء تثبیت می‌نماید. زن به دلیل محرومیت از حضور مستقیم در عرصهٔ عمومی و نداشتن فاعلیت مستقل، دچار انزوای بنیادین می‌شود.

۲- استعلا در برابر فروبستگی: استعلا یعنی توانایی انسان برای بازکردن افق‌های تازه، دگرگون‌سازی جهان و طراحی آینده خود؛ درحالی‌که فروبستگی به معنای رکود، انفعال و گیر افتادن در تکرار بی‌پایان است. به باور دوبوار، تمدن مردسالار زنان را به قلمرو فروبستگی و انزوای خانگی محکوم کرده است.

۳- استقلال اقتصادی و رهایی: دوبوار راه برون‌رفت از این انزوا و فروبستگی را در کسب استقلال مادی و حرفه‌ای زن می‌داند. کار مستقل نخستین گامی است که زن را از وابستگی به مردان آزاد ساخته و امکان تعریف هویتش را فراهم می‌آورد» (تانگ، ۱۳۹۹: ۴۴-۴۵).

۲-۲. تحلیل تطبیقی انزوای زنانه در «جین ایر» و «ویلت»

۲-۲-۱. انزوا به مثابهٔ فروبستگی و دیگری‌بودگی طبقاتی-جنسیتی

در رمان *جین ایر*، تجربهٔ انزوا از همان سال‌های نخست زندگی در خانه دایی‌اش (گیتس‌هد) و پس از آن در مدرسهٔ شبانه‌روزی لوود شکل می‌گیرد. جین، دختر یتیمی است که نه ثروتی دارد و نه از زیبایی مطابق با سلیقه و معیارهای جامعه برخوردار است. همین دو ویژگی سبب می‌شود اطرافیانش او را غریبه و غیرخودی

(دیگری) بدانند. زندانی‌شدن او در «اتاق سرخ» نمونه‌ای آشکار از بیرون راندن او از جمع خانواده و نادیده گرفتن کامل شخصیت و کرامت انسانی او به شمار می‌رود.

جین در توصیف جایگاه خود در خانه گیتس‌هد بیان می‌کند که: «من در آن خانه موجودی ناسازگار و وصله‌ای ناجور بودم؛ به هیچ‌کدام از افراد آنجا شباهتی نداشتم و هیچ هماهنگی و پیوندی میان سلیقه و خواسته‌های من با برنامه‌ها و افکار آنان وجود نداشت» (برونته ،۱۴۰۵: ۲).

از دیدگاه سیمون دوبوار، ساختار خانواده و جامعهٔ طبقاتی همواره زنانی را که در قالب‌های پذیرفته‌شده و مورد پسند نگنجند، به حاشیه می‌راند و آن‌ها را به موجوداتی درجه‌دوم و وابسته تبدیل می‌کند. در خانهٔ گیتس‌هد، خانواده رید جین را به این دلیل نادیده می‌گیرند که او دو ابزار قدرت در جامعه قرن نوزدهم، یعنی «طبقه اجتماعی بالا (پول)» و «زیبایی و ظرافت دخترانه» را در اختیار ندارد. آنان انتظار دارند جین به‌سبب یتیم‌بودن و تنگدستی، فرودست، خاموش و سر به زیر بماند تا حق حیات در گوشه‌ای از آن خانه را داشته باشد؛ اما طبیعت پرسش‌گر و روحیهٔ سرکش او این قاعده را برهم می‌زند. در نتیجه، رانده‌شدن جین به انزوا، واکنشی تنبیهی از سوی اطرافیان است تا او را با محدودساختن و محروم‌کردن از روابط انسانی، وادار به تسلیم و اطاعت کنند. حبس‌کردن او در «اتاق سرخ» درست تجسم همین تلاش است؛ تلاشی برای متوقف‌کردن صدا و اراده او در یک فضای بسته، تا یاد بگیرد موجودی منفعل، بی‌اختیار و بی‌اثر باشد.

با این حال، تفاوت اساسی جین با دیگرانی که در این جایگاه قرار می‌گیرند در شیوهٔ واکنش او به این تنهایی نهفته است. براساس اندیشهٔ دوبوار، فرد می‌تواند در برابر وضعیتی که جامعه به او تحمیل می‌کند دست‌بسته بماند و شکست را بپذیرد، یا اینکه اراده کند و با عمل و تصمیم‌گیری، سرنوشت خود را تغییر دهد. جین تسلیم

جایگاه فرودستی که خانم رید برایش تعیین کرده، نمی‌شود. او انفعال و ماندن در انزوای تحمیلی را برنمی‌تابد؛ به همین دلیل، در برابر قلدری‌های جان رید می‌ایستد و در لحظه‌ای تاریخی با جسارت در برابر تهمت‌های خانم رید لب به اعتراض می‌گشاید. این مقاومت در مدرسهٔ لوود نیز ادامه می‌یابد؛ جایی‌که آقای بروکلهرست تلاش می‌کند با استفاده از مفاهیم دینی و اخلاقی، اراده و غرور او را بشکند، اما جین اجازه نمی‌دهد ارزش‌های سرکوب‌گرانه دیگران معیار تعریف انسانیت او شود. بدین‌سان، انزوا برای جین پایان راه و مایوس‌شدن نیست، بلکه بستری برای خودشناسی عمیق و پروراندن جسارت فردی می‌شود. او تهدید تنهایی را به فرصتی برای تلاش، آموزش، کسب استقلال مالی و حرکت به سوی زندگی مستقل دگرگون می‌سازد.

در رمان *ویلت*، لوسی اسنو تجربه‌ای بسیار شدیدتر، عمیق‌تر و بی‌صداتر از انزوا را پشت سر می‌گذارد. لوسی با از دست دادن همه اعضای خانواده‌اش در گمنامی و سکوت، راهی کشوری بیگانه و شهری ناشناخته (ویلت) می‌شود. موقعیت او از چندین جهت شکننده و دشوار است: او زنی تنها، بی‌پناه و تهیدست است که به عنوان یک غریبهٔ پروتستان در محیطی با مذهب متفاوت (کاتولیک) زندگی می‌کند. انزوای لوسی در مدرسهٔ شبانه‌روزی مادام بک به بالاترین حدّ خود می‌رسد؛ فضایی سرشار از مراقبت و زیر نظر گرفتن دائمی که در آن، لوسی به تماشاگری پنهان و زنی نامرئی تبدیل می‌شود که دیگران بودنش را حس نمی‌کنند.

لوسی در توصیف وضعیت روحی خود می‌گوید: «چنین به نظر می‌رسید که هم‌زمان دو زندگی جداگانه دارم؛ زندگی فکر و اندیشه، و زندگی واقعی در دنیای بیرون. تا زمانی‌که زندگی فکری و درونی‌ام با غذای روح تغذیه می‌شد و زنده می‌ماند، زندگی واقعی و بیرونی‌ام تا حدّ قابل‌تحملی آرام و قانع به نظر می‌رسید» (برونته ،۱۴۰۴: ۸).

بر پایهٔ دیدگاه سیمون دوبوار، هنگامی که جامعه، همهٔ راه‌های رشد، پیشرفت و ابراز وجود واقعی را به روی زنی می‌بندد، او ناچار می‌شود برای حفظ شخصیت و هستی خود به درون خویش پناه ببرد. در دنیای اطراف لوسی، او به عنوان زنی فقیر، بی‌کس‌وکار و بدون زیبایی ظاهری، هیچ جایگاهی برای ابراز نظر یا اثرگذاری در جمع ندارد. مدرسه مادام بک محیطی است که آدم‌ها همواره کنترل می‌شوند و فضایی برای بروز احساسات واقعی یا استقلال فردی وجود ندارد. در چنین وضعیتی، اگر لوسی می‌خواست تمام خواسته‌ها، عواطف و افکارش را در دنیای بیرون بروز دهد، بی‌درنگ تحقیر یا طرد می‌شد و از سوی دیگران مانند ابزاری بی‌ارزش یا موجودی درجه‌دوم و زیردست مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت. بنابراین، او برای نجات دادن کرامت انسانی خود، راهی جز دوپاره‌کردن زندگی‌اش پیدا نمی‌کند: نقابی آرام، بی‌صدا، سربه‌زیر و بی‌تفاوت در برابر چشم دیگران، و جهانی پرشور، عمیق، زنده و مستقل در خلوت ذهن خود.

این انزوای عمیق لوسی، از نگاه دوبوار، واکنش طبیعی زنی است که درهای مشارکت آزادانه و واقعی به رویش بسته شده است. لوسی متوجه می‌شود که اطرافیانش مایل نیستند او را انسانی کامل و صاحب حق و انتخاب ببینند، بلکه می‌خواهند او را مانند مهره‌ای بی‌اختیار و خادمی گوش‌به‌فرمان به خدمت بگیرند. از این‌رو، او از روابط بیرونی فاصله می‌گیرد و انزوایی خودخواسته را به جان می‌خرد. این تنهایی برای لوسی صرفاً اندوه یا تسلیم‌شدن نیست، بلکه نوعی سپر دفاعی است؛ دیواری است که به دور خلوت خود می‌کشد تا نگذارد دیگران هویت و اندیشه او را پایمال کنند یا او را به ابزاری بی‌خاصیت تقلیل دهند. گرچه این شکل از زندگی به انزوایی دردناک، دلتنگی همیشگی و فشاری روانی سنگین می‌انجامد، اما به لوسی امکان می‌دهد با اتکا به کار و اراده خود، ذره‌ذره استقلال مالی‌اش را بسازد و در پایان

داستان، صاحب مدرسه‌ای برای خود شود؛ بی‌آنکه شرافت انسانی‌اش را در برابر قضاوت‌های بیرونی از دست داده باشد.

۲-۳. برتا میسون و لوسی اسنو: دو چهره از نهایت انزوای بدنی و روانی

شارلوت برونته در هر دو رمان، حد نهایی انزوای زن را در قالبی تکان‌دهنده به تصویر می‌کشد:

«برتا میسون، همسر نخست ادوارد روچستر، سال‌هاست که در اتاقی مخفی و تاریک در طبقه بالای عمارت ثورن‌فیلد زندانی شده است. او زنی است که خشم، صدا و هویتش به طور کامل در یک فضای بسته خاموش شده و از جامعه و چشم دیگران پنهان مانده است. او در این اتاق مانند یک موجود خطرناک و دور از جامعه نگهداری می‌شود» (برونته ،۱۴۰۵: ۲۶).

از دیدگاه سیمون دوبوار، در یک جامعهٔ مردسالار، زن تنها در صورتی شایسته احترام و پذیرفته‌شدن در جمع خانواده است که مطیع، آرام، کم‌توقع و بی‌دردسر باشد و به عنوان همسری فرمان‌بردار، خواسته‌های مرد را برآورده کند. برتا میسون زنی است که خاستگاه، احساسات تند و سرکشی‌هایش در این قالب تنگ و سنّتی نمی‌گنجد. او نمی‌خواهد یا نمی‌تواند آن فرشته بی‌صدا و فرمان‌بردار خانه باشد. پاسخ ساختار قدرت به زنی که با انتظارات هماهنگ نمی‌شود، بسیار خشن و بی‌رحمانه است: حذف کامل از صحنه زندگی انسانی.

حبس کردن برتا در اتاق زیر شیروانی، نماد روشن تبدیل زن به شیء و نادیده‌گرفتن انسانیت اوست. روچستر او را نه به عنوان یک انسان نیازمند درمان، همدلی و توجه، بلکه مانند یک خطای گذشته، راز شرم‌آور و شیء کهنه و آسیب‌دیده می‌بیند که باید در گوشه‌ای دورافتاده پنهان شود تا به آبرو و آرامش خانه آسیبی نزند. این انزوای شدید جسمی و قطع کامل پیوند او با جهان بیرون، برتا را ذره‌ذره به

مرز نابودی روانی و رفتارهای مهارنشدنی می‌کشاند. دوبوار نشان می‌دهد که چگونه وقتی حقوق، زبان و آزادی عمل از یک زن گرفته می‌شود و او سال‌ها در تنهایی مطلق حبس می‌گردد، جامعه به‌جای پذیرش ستم خود، او را به «دیوانگی» متهم می‌کند. برتا تجسم زنی است که بدنش در چهاردیواری بسته زندانی شده و صدای اعتراضش به فریادهایی نامفهوم بدل گشته است؛ زنی که تنها با به آتش کشیدن آن زندان می‌تواند پایان این ستم و خاموشی تحمیلی را رقم بزند.

طبق مشاهدات لوسی «در طول تعطیلات دوماهه تابستان، معلمان و دانش‌آموزان پانسیون را ترک می‌کنند و لوسی در ساختمان خالی و بزرگ، تنها با کودکی کرولال به حال خود رها می‌شود. این سکوت سنگین و نبود ارتباط انسانی، لوسی را به مرز افسردگی بسیار شدید و بحران روحی عمیق می‌کشاند. او برای رهایی از این تنهایی کشنده، به کلیسای کاتولیک پناه برده و با وجود تفاوت مذهبش، نزد کشیشی غریبه راز دل می‌گوید و سخن آغاز می‌کند» (برونته ،۱۴۰۴: ۱۵).

بر پایهٔ دیدگاه سیمون دوبوار، هر انسانی برای اینکه زنده بودن، ارزش داشتن و جایگاه انسانی خود را باور کند، به دیده‌شدن، شنیده شدن و دادوستد عاطفی با انسان‌های دیگر نیاز دارد. لوسی اسنو در تمام طول سال به عنوان زنی فقیر و کارگر در پانسیون خدمت می‌کند و دیگران به حضور او به چشم یک خادم بی‌صدا عادت دارند. اما با شروع تعطیلات، همه به تفریح و جمع خانواده‌های خود بازمی‌گردند و لوسی درست مانند اثاثیه‌ای اضافی در خانه‌ای خالی پشت سر گذاشته می‌شود. این تنهاییِ مطلق به همراه کودکی که توانایی حرف‌زدن یا شنیدن ندارد، استعاره‌ای روشن از این است که جهان پیرامون هیچ گوشی برای شنیدن رنج زن تنها ندارد.

در تحلیل دوبوار، این وضعیت نشان‌دهندهٔ سقوط انسان به تنهایی هولناکی است که در آن فرد احساس می‌کند وجودش هیچ معنایی برای دیگران ندارد، بود و نبودش

یکسان است و به کلی از جریان زندگی کنار گذاشته شده است. لوسی در این خانه بزرگ، دچار احساس خفگی و بی‌ارزشی می‌شود؛ گویی روحی است که زنده در میان دیوارها سرگردان مانده است.

پناه بردن لوسی به کلیسای کاتولیک و نشستن در جایگاه اعتراف، کاری است ناشی از ناچاری شدید برای بازگشت به دنیای انسان‌ها. لوسی مذهب متفاوتی دارد و به آیین اعتراف باور ندارد، اما نیاز بنیادین او به اینکه یک گوش شنوا پیدا کند و با کلمات با انسانی دیگر پیوند بخورد، بر همهٔ تعصب‌ها و تفاوت‌ها غلبه می‌کند. دوبوار این رفتار را تلاشی بسیار حیاتی و پرالتهاب برای نجات هویت فرد می‌داند؛ زن منزوی با سخن‌گفتن با غریبه می‌خواهد اثبات کند که هنوز زنده است، فکر می‌کند و در رنج است. بنابراین، برونته از طریق بحران تعطیلات طولانی نشان می‌دهد که انزوای روحی، فراموش‌شدن و قطع ارتباط کلامی، آسیبی هم‌پای زنجیر و دیوارهای زندان دارد و روح زن را تا آستانه مرگ تدریجی پیش می‌برد.

۲-۳-۱. استقلال اقتصادی و غلبه بر انزوا

دوبوار بارها تأکید می‌کند که رهایی و خروج از انزوا تنها زمانی رخ می‌دهد که زن بتواند با تکیه بر کار و استقلال مادی، خود را به عنوان یک سوژه اجتماعی بازتولید کند.

در *جین ایر*، این استعلا مرحله به مرحله اتفاق می‌افتد:

۱.کار به عنوان معلم سرخانه و کسب درآمد مستقل؛

۲.گسست از راچستر پس از افشای راز ازدواج او برای حفظ خودآگاهی اخلاقی و اجتناب از تبدیل شدن به معشوقه‌ای وابسته؛

۳.دریافت ارثیهٔ خانوادگی و دستیابی به استقلال مالی کامل.

هنگامی که جین در پایان به سوی راچستر بازمی‌گردد، دیگر زنی منزوی و نیازمند پناه نیست، بلکه سوژه‌ای خودآیین و برابر است:

«من مالک و اختیاردار خویشم» (برونته،۱۴۰۵: ۳۷).

در *ویلت*، لوسی اسنو مسیر دشوارتری را می‌پیماید. او از طریق معلمی زبان و سپس اداره مدرسه مستقل خود به عاملیت اقتصادی می‌رسد. برخلاف جین ایر، پایان *ویلت* به وصال سنّتی و پیوند زناشویی ختم نمی‌شود؛ پال امانوئل در دریا غرق می‌شود (یا احتمالاً بازنمی‌گردد) و لوسی در استقلال حرفه‌ای خویش تنها باقی می‌ماند. انزوای پایان‌بندی *ویلت* با انزوای آغازین آن متفاوت است؛ این انزوا نه محصول انفعال و فروبستگی، بلکه هزینه‌ای اگزیستانسیالیستی برای حفظ خودآیینی و استعلا به عنوان یک زن مستقل است.

۲-۴. نگاه ابزاری به زن و سلب قدرت تصمیم‌گیری

در رمان *جین ایر*، یکی از بارزترین نمونه‌های ابزاری شدن زن، تلاشی است که ادوارد روچستر پس از پذیرش پیشنهاد ازدواج از سوی جین، برای تغییر هویت ظاهری او به کار می‌بندد. روچستر بر آن است تا جین را با خلعت‌ها و جواهرهای گران‌بها بیاراید و از او تندیسی اشرافی بسازد. در این فرایند، زن نه به عنوان انسانی با سلیقه و نیازهای مادی مشخص، بلکه مانند شیئی زینتی برای نمایش اقتدار و مکنت مرد به کار گرفته می‌شود.

جین در برابر این تغییر هویت تحمیلی مقاومت می‌ورزد و چنین می‌گوید:

«من لباس‌های ابریشمی و جواهرات را به تن نخواهم کرد؛ من همان جین ایری خواهم بود که پیش از این دیده‌اید، نه یک موجود بزک‌شده و بیگانه با خویشتن» (همان:۲۴)

از دیدگاه سیمون دوبوار، نظام مردسالار همواره زن را در جایگاه «دیگری» و ابزاری برای ارضای میل یا نمایش شوکت مرد تعریف می‌کند. مرد با خرید اشیای زینتی و تحمیل سلیقه خود، در حقیقت مالکیتش را بر کالبد زن تثبیت می‌نماید. مقاومت جین در این موقعیت، ایستادگی در برابر تبدیل‌شدن به شیء تزیینی و تلاشی بنیادین برای حراست از فردیت خویش است. نمونهٔ دیگر این رویکرد، در خواستگاری سنت‌جان ریورز دیده می‌شود. سنت‌جان جین را به عنوان زنی مستقل و صاحب عاطفه نمی‌خواهد، بلکه از او ابزاری برای به ثمر نشاندن مأموریت دینی خود در هند طلب می‌کند:

«خدا و طبیعت تو را برای کار و مجاهدت آفریده‌اند، نه برای لذت‌جویی؛ تو برای همسری یک مبلغ مذهبی ساخته شده‌ای» (همان:۳۴).

جین در پاسخ به این سخن، سلب فاعلیت خود را در پوشش مذهب تاب نمی‌آورد و به صراحت ابزارشدن روح خود را رد می‌کند و نشان می‌دهد که تسلیم در برابر این اراده، به معنای مرگ آگاهی و هویت فردی اوست.

در رمان *ویلت*، لوسی اسنو تجربه‌ای مستمر از ابزاری شدن در دل ساختارهای نظارتی و اداری را از سر می‌گذراند. در پانسیون مادام بک، لوسی به عنوان ماشینی کارآمد و ابزاری جهت پیشبرد نظم آموزشگاه به کار گرفته می‌شود، در حالی‌که امیال، احساسات و دنیای درونی او به کلی نادیده انگاشته می‌شود. این پدیده در روابط او با موسیو پل امانوئل نیز به شکلی دیگر پدیدار می‌گردد. امانوئل در ابتدای امر، لوسی را

موجودی نیازمند هدایت، تنبیه و سرزنش مدام تصور می‌کند و می‌کوشد رفتار و باورهای او را در چهارچوب قضاوت‌های مردانه خویش بگنجاند.

لوسی احساس خود را در مواجهه با چنین رفتارهایی این‌گونه بازگو می‌کند:

«او مرا در زیر ذره‌بین تند و تلخ نگاه خویش می‌نهاد؛ گویی می‌خواست در سرمای اندیشهٔ من نقصی بجوید و مرا به قالبی درآورد که خود می‌پسندید» (برونته،۱۴۰۴: ۱۵).

بر پایهٔ آرای دوبوار، این وضعیت بازتابی از باور ریشه‌دار جامعه به ناتوانی زن در مدیریت نفس و لزوم قیمومیت مرد بر روح اوست. لوسی در چشمان امانوئل به توده‌ای خام بدل می‌شود که باید توسط دست توانای مرد شکل پذیرد. با این حال، تفاوت لوسی با زنانی که به انقیاد کامل تن می‌دهند در این است که او درون‌مایهٔ انتقادی خود را در پناه نقاب بیرونی پنهان می‌دارد و هرگز در سطح روانی به ابژه مطلق تبدیل نمی‌شود؛ او قضاوت‌های امانوئل را ارزیابی می‌کند و تسلیم بی‌قیدوشرط نگاه او نمی‌گردد.

۲-۵. انزوای طبقاتی و اقتصادی

جین ایر از همان دوران کودکی در عمارت گیتس‌هد، طعم محرومیت مادی و انزوای برخاسته از بی‌چیزی را می‌چشد. او در خانه دایی خود یتیمی بی‌سرمایه است که حق زیستن را به واسطهٔ صدقه دیگران به دست آورده است. این موقعیت، در ورود او به شغل معلمی سرخانه در عمارت ثورن‌فیلد به شدیدترین شکل نمایان می‌شود. معلم سرخانه شخصیتی در مرز میان دو طبقه است؛ او دارای تربیت، دانش و فضیلت‌های اخلاقی اشراف است، اما از پشتوانهٔ ثروت و پیوند نسبی محروم است و در همان حال نمی‌تواند در ردیف خدمتکاران فرودست قرار گیرد.

جین در هنگام حضور مهمانان اشرافی روچستر و کنایه‌های تحقیرآمیز لیدی اینگرام دربارهٔ معلمان سرخانه، موقعیت خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

«من در آن اتاق پرزرق‌وبرق، در گوشه‌ای تاریک نشسته بودم؛ من با آنان سخن نمی‌گفتم و آنان مرا چون روحی نادیدنی می‌پنداشتند که در گوشه تالار معلق مانده است» (برونته،۱۴۰۵: ۱۷).

دوبوار تأکید دارد که انزوای زنان زمانی شدت می‌گیرد که استقلال اقتصادی از آنان سلب شود و کار مزدی آنان نیز در پایین‌ترین پایه‌های منزلت اجتماعی قرار گیرد. جین در ثورن‌فیلد در نوعی برزخ طبقاتی منزوی است؛ نه صاحب اختیار است و نه هم‌شأن اربابان خانه. با وجود این، کسب درآمد حاصل از دسترنج شخصی برای جین گامی بنیادین به شمار می‌رود، زیرا همین دستمزد ناچیز به او امکان می‌دهد که از بردگی مطلق رهایی یابد و سرنوشت خود را به جای گدایی ترحم، با کار خویش رقم بزند.

لوسی اسنو در رمان *ویلت* تجسم نهایت انزوای ناشی از فقدان سرمایه و پشتوانه اجتماعی در دیاری بیگانه است. او با ورود به شهر ویبورگ (ویلت)، نه تنها زنی تنها و بی‌پناه، بلکه بیگانه‌ای فقیر و پیرو آیینی متفاوت در جامعه‌ای کاتولیک است. لوسی برای بقا ناچار است خدمتکاری و سپس تدریس در آموزشگاه مادام بک را پذیرا شود. او در تمام ساعات کار، بیگانگی طبقاتی خود را با دانش‌آموزان توانگر و خانواده‌های مرفه حس می‌کند.

لوسی در یکی از تنهاترین لحظات اقامت در پانسیون، رنج این فقر و معلق‌بودن را این‌گونه ثبت می‌کند:

«من هیچ نامی در میان آنان نداشتم؛ نه ارثی در پی من بود و نه دستی از خویشاوندان بر شانه‌ام نهاده می‌شد؛ من تنها بودم و باد سرمای فقر بر تنم می‌وزید» (برونته،۱۴۰۴: ۷).

از منظر دوبوار، جامعهٔ سرمایه‌داری و مردسالار زن بی‌پشتوانه را به حاشیه‌ای رانده‌شده بدل می‌سازد که کار سنگین انجام می‌دهد اما سهمی در تصمیم‌گیری و قدرت ندارد. لوسی در *ویلت* تنها نیروی کار ارزانی است که به کار گرفته می‌شود تا امورات مدرسه پیش برود، اما تا مدت‌ها حق حضور در مجامع عمومی یا اظهارنظر به او داده نمی‌شود. انزوای لوسی عمیقاً با واقعیت اقتصادی او گره خورده است؛ موقعیتی که تنها با گذر زمان و ساختن سرمایه‌ای شخصی از راه تدریس شکسته می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

بازخوانی رمان‌های *جین ایر* و *ویلت* بر پایهٔ آرای سیمون دوبوار در *جنس دوم* نشان می‌دهد که شارلوت برونته انزوای زنان را نه صرفاً تقدیری احساسی یا فردی، بلکه معضلی برآمده از روابط سلطه و موقعیت زن به عنوان «دیگری» در جامعهٔ قرن نوزدهم به تصویر کشیده است.

در *جین ایر*، انزوا، جرقه‌ای برای مقاومت و کنشگری است؛ جین با تکیه بر کرامت انسانی، نپذیرفتن موقعیت و کسب استقلال اقتصادی موفق می‌شود از ورطهٔ فروبستگی گذر کرده و به استعلا دست یابد. در مقابل، در *ویلت* انزوا ژرف‌تر و گزنده‌تر بازنمایی شده است؛ لوسی اسنو با آگاهی کامل از ساختارهای نظارتی جامعه، انزوا را به حفاظی برای حفظ ذهنیت و فردیت خود بدل می‌سازد. از نگاه دوبوار، هر دو شخصیت بازتاب‌دهندهٔ ضرورت حیاتی رهایی از قیدهای تحمیلی مردسالارانه از مجرای استقلال مادی و خودآگاهی هستند؛ جین با برقراری توازن میان عشق و

آزادی و لوسی با برگزیدن تنهایی استعلایی در ازای محافظت از آزادی خویش عمل می‌کنند.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

۱) برونته، شارلوت (۱۴۰۵)، ***جین ایر***، ترجمهٔ رضا رضایی، تهران: نی.

۲) ..... (۱۴۰۴)، ***ویلت***، ترجمهٔ رضا رضایی،تهران: نی.

۳) دوبوار، سیمون (۱۳۸۲)، ***جنس دوم*** **(جلد اول: وقایع و اساطیر)**، ترجمهٔ قاسم صنعوی، تهران: توس.

۴) ..... (۱۳۸۲)، ***جنس دوم*** **(جلد دوم: تجربهٔ زیسته)**، ترجمهٔ قاسم صنعوی،تهران: توس.

۵) تانگ، رزمری (۱۳۹۹)، ***درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی***، ترجمهٔ منیژه نجم‌عراقی، تهران: نی.

ب: مقاله‌ها

۱) بنی طرفی، نیلوفر (۱۳۹۸)، ***«بازنمایی جلوه‌های زنانه در سه رمان از نویسندگان زن ایرانی»***، پژوهش‌نامهٔ ادبیات داستانی. دورهٔ ۸، شمارهٔ۳، صص ۱ـ ۲۱.

۲) کریمی سنگدهی، غزل، (۱۴۰۰)، ***«تحلیل بازنمایی فرهنگ جنسیتی در رمان‌های نویسندگان زن ایران طی سه دهه»***، نشریهٔ زن در فرهنگ و هنر، دورهٔ۱۳، شمارهٔ۲،صص ۲۹۱ـ ۳۱۸.

۳) نام‌آوران، رضا، (۱۴۰۵)، ***«بازنمایی زن به مثابهٔ «دیگری» در داستان کوتاه «عروسی اول» جمال‌زاده خوانش فمینیستی بر اساس نظریهٔ سیمون دوبوار»***، سومین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، فرهنگ و مطالعات تاریخی.